وزارت فرهنگ



ارداویرافنامه

بقلم آقای:

رشید یاسمی

ارداویرافنامه

بقلم آقای رشید یاسمی

—۱—

ارداویرافنامه از کتب نفیسه زبان پهلوی است که از اعتقادات عامهٔ ایرانیان قبل از اسلام نسبت بآخرت حکایت میکند قدیمترین نسخهٔ آن که در آخر قرن هفتم هجری کتابت شده است در کپنهاك ضبط است وسه‌سال قبل چند نسخه از آن عکس برداشته‌اند. آقای یاسمی آنرا از روی متن پهلوی بفارسی کنونی ترجمه کرده‌اند و ازین شماره در این مجله انتشار می‌یابد.

چنین گویند که یکبار اهرو[۱] زرتشت دینی که از اهورمزد پذیرفت اندر گیهان روا کرد و تا پایان سیصد سال دین اندر پاکی و مردمان دربی گمانی بودند، پس اهریمن پتیارهٔ برای بی اعتقاد کردن مردمان باین دین آن اسکندر رومی مصرنشین را برخیزانید و بغارت گران ونبرد و ویرانی ایرانشهر[۲] فرستاد تا بزرگان ایران بکشت و پاتخت خدائی[۳] آشفته و ویران کرد.

واین دین مانند اپستاك و زند بر پوست گاو پیراسته و بآب زرین نوشته اندر ستخر پاپکان در گنج نپشت[۴] نهاده بودند.

وآن اهرمن پتیارهٔ بدبخت گجستهٔ (ملعون) بدکردار اسکندر رومی مصرنشین را برانگیخت که بسوخت وچند دستوران ودادوران وهیربدان وموبدان ودین برداران وافزارهومندان؟ (صنعتگران) ودانایان ایرانشهر را بکشت ومهان و کدخدایان ایرانشهر رایکی بادیگری کین وناآشتی بمیان افکند وخود درفته بدوزخ افتاد.

پس از آن مردمان ایرانشهر یکی بادیگری آشفته ودرپیکار بود چون خدای

۱ - اهرو مقدس است در کتب زردشتی این لفظ را اشو نوشته‌اند.
۲ - ایرانشهر مملکت ایران است.
۳ - خدائی سلطنت.
۴ - گنج نپشت مخزن اسناد دولتی.

ووالی[۱] و سرداردستور دین آگاه نداشتند ، و بنعمت (چیز) یزدان بی اعتقاد شدند و بسیار آئین و کیش و گروش (واختلاف) و بدگمانی و بیدادگر گیهان به پیدایش آمد.

تاآن زمان که آذر بادمر اسپندان[۲] نیك پرورد انوشه‌روان بزاد که بنابر روایت دینکرد روی گداخته ابر بر ریخت وچند دادستان وداوری بامخالف کیشان و مخالف گروشنان کرد و این دین در شسپیکان[۳] ومردمان در بی اعتقادی بودند.

پس موبدان ودستوران دین که بودند بدرگاه پیروزگر آذر فرنبغ[۴] انجمن آراسته بسیار آئین سخن راندند و بر این شدند که ماراچاره باید خواستن تاازما کسی رود وازمینوکان (ساکنان آخرت) آگاهی آورد که مردم دین اندر این هنگام بدانند که این پرستش و درون[۵] وآفرینگان[۶] ونیرنـگ و پاتیابی[۷] که‌ما بجاآوریم بیزدان رسد یابدیوان وبفریاد روان مارسد یانه .

دستوران دین پس ازهمداستانی همه‌مردم را بدرگاه آذر فرنبغ خواندند واو شان هفت مرد که بیزدان بی گمان تر بودندومنشن و گوشن و کنشن[۸] پیراسته‌تر و نیکتر داشتند جدا کردند و گفتند که شما تنها بنشینید واز شما یکی که باین کار بهتر وخوش نامتر باشد بـگزینید .

پس آن هفت مرد بنشستند واز هفت سه واز سه یکی ویراف نام بـگزیدند وهست که نیشابور نام گویند .

---

۱ ـ دهیوپت والی ترجمه شد .

۲ ـ آذرباد مراسپندان درعهد شاپور دوم ظهور کرد و معجزاواین بود که روی گداخته برسینه‌اش ریختند گزند نیافت اندرزی ازاو باقیست که نگارنده آنرا بفارسی کنونی درآورده است .

۳ ـ شسپیکان گنج ومخزنی بوده است گویندلفظ شایگان یاشاهجان ازاین لفظ اشتقاق یافته است

۴ ـ آذرفرنبغ (یاآذرفروغ غ) یکی ازچهار آتشکدهٔ زرگ ایرانشهر است محل آن فارس بود .

۵ ـ درون نانی است کوچك که درمراسم مذهبی پس ازتلاوت ادعیهٔ خاص صرف میشود . رجوع شود بکلمهٔ درون در برهان قاطع .

۶ ـ آفرینگان دعائی است که بربعض اغذیه مثل شراب وشیر تلاوت کنند وروح اموات را بخوانند لفظ آفری بمعنی دعوت است .

۷ ـ نیرنگ دعائی است پاتیابی طهارت ووضو .

۸ ـ اندیشه و گفتار و کردار .

پس ویراف چون آنسان شنید برپای ایستاد ودست بکش کرد و گفت خواهش می کنم مرا اکامك هومند (برخلاف میل) منگ[1] مدهید تا برای مزدیسنان و من نیزه افکنید[2] واگر نیزه بمن رسید با کمال میل بانجای اهروان (مقدسان) و بدکاران بروم واین پیغام بدرستی برم و براستی آورم.

پس مزدیسنان بسوی نیزه آمدند نخستین بار باندیشه نیك ود دیگر بگفتار نیك و سدیگر بکردار نیك وهرسه نیزه بویراف آمد.

۲

وویراف را هفت خواهر بود وآن هر هفت ویراف را چون زن بودند ودین از برداشتند ویشت کرده بودند چون شنیدند بسیار گران آمدو فریاد کردند واندرانجمن مزدیسنان[3] پیش رفتند بایستادند و نماز بردند و گفتند که مکنید شما مزدیسنان این چیز چه ماهفت خواهریم ویك برادر وهرهفت خواهر آن برادررا زنیم[4] چگونه در خانهٔ که هفت تیر وستونی بزیر اندر نهاده‌اند چون آن ستون بر گیرند فرسپان (تیرها) بیفتند همان گون ماهفت خواهررا برادر این یکی است که زندگی ودارندگی ما پس ازیزدان ازاوست وهر نیکی ازاو آید، وشما که این زمان ازشهر زندگان بشهرمردگان فرستید برما ستمگر و (ابی بیم کرد) باشید.

پس مزدیسنان چون آن شنیدند آن هفت خواهران را خورسندی دادند و گفتند که این ویراف تاهفت روز تندرست بشما بسپاریم واین نام نیك براین مرد بماند پس اوشان همداستان شدند. پس ویراف پیش مزدیسنان دست بکش گرفت و گفت دستوری هست که روان مردگان را نقدیس کنم، خورش خورم واندرز (وصیت) کنم، پس می ومنگ بدهید، دستوران فرمودند که همین گونه کن.

---

۱ ـ منگ مشروبی است مخدر که خواب آرد.

۲ ـ نیزه یاتیر برای قرعه میافکندند.

۳ ـ مزدیسنان خداپرستان.

۴ ـ دردین زردشتی مزاوجت بامحارم مثل خواهر یادختر ثوابی عظیم بشمار بود وآنرا خوی توك دس میگفتند کامبوزیا پسر کورس خواهر خودرا گرفت کتاب ۱۸ اوستا که امروز دردست نیست در بیان فضیلت این عمل بوده است.

پس آن مزدیسنان درخانهٔ پاك (مقدس) جائی ۳۰ گام دور از آن خوب[1] بگزیدند ویراف سر و تن بشست وجامه نو بپوشید و ببوی خوش ببویانید، و بر تختی آراسته فرش نو پاکیزه گستردند و بر تخت وفرش پاکیزه بنشست ودرون کرد و مردگان یاد کرد و خورش خورد.

پس دستوران دین از شراب ومنگ گشتاسبی[2] سه جام زرین پر کردند و یك جام باندیشهٔ نیك[3] و دیگر جام بگفتار نیك وسدیگر جام بکردار نیك بویراف دادند او آن می ومنگ بخورد بهوشیاری واج[4] بگفت وببستر بخفت. وآن دستوران دین وهفت خواهران هفت روز وشبان با آتش همیشه سوز و بوی گذاره[5] و نیرنك دینی اوستا وزند برخواندند ونسك کردند و گاتا[6] سرودند و بتاریکی پاس داشتند، وآن هفت خواهر به پیرامون بستر ویراف نشستند و هفت روز وشبان اوستا خواندند و آن هفت خواهران باهمه مزدیسنان ودین دستوران وهیربدان وموبدان بهیچ آئین غفلت نکردند.

۳

روان ویراف از تن بچکاتی دایتیك[7] وپل چینود (صراط) رفت وهفتم روز و شبان باز آمد واندرتن رفت ویراف از آن خواب خوش برخاست خرم و باندیشهٔ پاك. وخواهران بادستوران دین ومزدیسنان چون ویراف بدیدند شاد وخرم شدند و گفتند درست آمدی ای ویراف پیغامبر ما مزدیسنان از شهر مردگان باین شهر زندگان آمده هستی. هیربدان و دستوران دین پیش ویراف نماز بردند پس ویراف چون چنان دید بذیره آمد ونماز برد و گفت که شمارا درود ازاهورمزدا خدای وامشاسپندان[8] ودرود از

۱ - مراد از آن خوب آتش مقدس است یعنی ۳۰ گام دور از آتش.

۲ - گویند گشتاسب اززردشت خواست که مقام اورادر بهشت بوی بنماید زردشت ازمشروب منگ بوی داد واو مکان واحوال خودرا درفردوس دید ازآنجاست که منگ را گشتاسبی گفته‌اند.

۳ - اندیشه نیك هومت گفتار نیك هوخت و کردار نیك هورشت است که ۳ اصل دین زردشتی بشمارند.

٤ - باژ یا واج دعائی است که درهنگام صرف طعام بزمزمه میخوانند.

٥ - بوی گذاره بمعنی معطر است.

٦ - گاتا قدیمترین قسمت اوستاست.

۷ - نام کوهی است که پل صراط ازآنجاشروع میشود.

۸ - ملائکه مقرب.

زردشت اسپیتمان[1] مقدس ودرود ازسروش اهروو آذرایزدوفره[2] دین‌مزدیسنان‌ودرود ازدیگر اهروان ودرود ونیکی وآسانی ازدیگر مینوکان[3] بهشت .

پس دستوران دین گفتند درست بندهٔ هستی تو ویراف پیغامبر مزدیسنان بر تو نیزدرود باد هرچه دیدی براستی بما بگوی پس‌ویراف گفت نخستین گفتار آن که گرسنگان وتشنگان‌را نخست خورش دادن پس‌پرسش ازش کردن‌وکارفرمودن.

پس دستوران دین فرمودند که نیکو گفتی وخورش خوب‌پخته وخوشبو وآب‌سردومی آوردند، ونانی‌را تبرك کردند وویراف واج گرفت وخوراك خوردو واج بگفت[4] . وستایش اهورمزداوامشاسپندان وسپاس خردادومردادوامشاسپندان بر خواند و آفرینگان گفت ، فرمود که بیاورید دبیری داناك وفرزانك دبیری فرساخته وفرزانه‌آوردند وپیش نشست هرچه ویراف گفت روشن ودرست نوشت .

٤

اورا چنین فرمود نوشتن که بآن نخستین شب مرا بپذیره آمدند سروش اهروو آذر ایزد وبهمن نماز بردند و گفتند درست آمدهٔ توای ارداویراف پیش‌اززمان باین‌عالم آمدهٔ من گفتم پیغام‌برهستم . پس پیروز گر سروش اهروو آذر ایزددست‌من فراز گرفتند نخستین گام باندیشهٔ نیك‌ودیگر گام بگفتار نیك وسدیگر گام بکنشن نیك نهاده بپل‌چینود(صراط) امدم که جان‌پرهیزکاران مخلوقات اهورمزدارا نگاهبانی می کند چون بآنجافراز امدم دیدم روان گذشتگان که اندر ان سه‌شب‌نخست روان آنان در بالین تن نشسته این گوشن (عبارت) گاتاهارامی‌خواندند اوشتاآهمای یاهمای اوشتا کاهمایچیت(یعنی)«نیکی باد ان را که از نیکی اوبنیکی گزاری» اورا در ان سه شب چندان نیکی و آسانی رسیده است بقدر مردی که در گیتی اسان‌تر وخرم‌تر گذرانیده باشد .

---

۱ ـ لقب‌ونام خانوادگی .

۲ ـ فره بمعنی‌جلال وشکوه و رهٔ‌حایت است .

۳ ـ سا کنان بهشت،ملکوتیان .

٤ ـ یعنی زمزمه را که شروع کرده بود باغذا تمام کرد .

درسه دیگر بامداد روان[۱] آن‌مرد مقدس در بوی‌خوش حرکت کند و آن بوی او را شایسته‌تر آید که هر بوی خوشی که در نزد زندگان به بینی او رفته باشد. این بوی از جنوب[۲] از جانب یزدان می‌آید. دین خود و کردار خود را بصورت کنیزکی نیکو بدن بیند با قامتی خوب رسته و پستانهای پیش آمده کش پستان باز نشسته است دل و جان دوست، و تن او چنان رفتاری دارد که برای دیدن بهترین چیز و برای نگریستن بایسته‌ترین چیز باشد و ان روان اهرو[۳] از ان کنیزك پرسد که تو که هستی و چه شخصی هستی که هرگز در زندگانی گیتی هیچ کنیزکی نیکوتر و کالبدی ارج یارتر از آن تو ندیدم.

او که دین خودش و کردار خودش است پاسخ دهد که من کنش (عمل) تو هستم ای جوان خوب منش خوب گوش خوب کنش. خوب دین، از کام و کردار تو است که من چنین مه و به و خوشبوی و پیروزگر و بی‌رنجم که بتو نمایم، چه تو در گیتی گاتا سرودی و برای اب پاکیزه قربانی کردی و آتش را پرهیختی و مرد اهرو را آسایش دادی چه از دور فراز امد چه از نزدیك هرچند من فربه بودم از تو فربه‌تر شدم و نیکو بودم از تو نیکوتر شدم ولایق‌تر بودم از تو لایق‌تر شدم و هرچند به گاه تخت چشمگان نشسته بودم از تو چشمیگان‌تر (مشهور و انگشت‌نما) شدم و هرچند بلندقدر بودم از تو (برزشنیك‌تر) بلند قدرتر شدم بسبب این منش نیك و گفتار نیك و کردار نیکی که تو ورزیدهٔ.

مردان مقدس پس از تو بمن قربانی اهورمزدا را با آئین و مراسم بسیار کنند آسان باد.



۵

پس از آن پل چینود بپهنای ۹ نیزه باز شد من بیاری سروش اهرو و آذر ایزد بآسانی و فراخانی از پل چینود نیك و دلیرانه و پیروزگرانه بگذشتم پس در پناه مهر ایزد ورشن رسیدك وواى به و بهرام ایزد توانا واشتات ایزد (افزایندهٔ گیهان) و فره دین مزدیسنان و فروهر (روح) اهروان و دیگر مینوکان برمن ارداویراف نخست نماز بردند ومن ارداویراف دیدم رشن راست را که ترازوی زرد زرین بدست داشت و نیکان و بدکارانرا اندازه میگرفت.

---

۱ ـ ضمیر در این چند عبارت آشفته است

۲ ـ شمال را مکان دیوان می‌دانستند ومقابل آنرا که جنوب است جانب یزدان می‌خواندند.

۳ ـ این لفظ مکرر دراین کتاب میآید بمعنی مقدس وقدسی و پاکیزه ومومن است.

پس سروش اهرو و آذر ایزد دست من گرفته گفتند که بیا تاترا نمائیم بهشت و دوزخ و روشنی وخواری[۱] وآسانی وفراخی و نیکی و سرور و خرمی و رامش و شادی و خوشبوئی بهشت و بادافراه[۲] اهروان . و بتو نمائیم تاریکی و تنگی و بدی و رنج و ناپاکی و عقاب[۳] ودرد وبیماری و سهمگینی و بیمنی و ریشگونی[۴] وتعفن[۵] و بادافراه گونه گونهٔ دیوان وجادوان و بزه کاران که بدوزخ گیرند بتو نمائیم . گاه راستان و آن دروغزنان بتو نمائیم ، پاداش خوب گروشنان[۶] باهورامزدا و امشاسپندان ونیکی ببهشت وناپاکی بدوزخ و هستی یزدان وامشاسپندان ونیستی اهریمن ودیوان و بودن رستاخیز و تن پسین [حشر] بتو نمائیم .

پاداش آمرزیدگان را که از اهورامزدا و امشاسپندان دربهشت یافته‌اند بتو نمائیم و عذاب و بادافراه گونه گونهٔ بدکاران در دوزخ از اهریمن ملعون[۷] و دیوان و پتیارگان .

٦

جائی فراز آمدم دیدم روان مردمی چند که بهم ایستاده اند . پرسیدم‌از پیروزگر سروش اهرو وآذر ایزد که اوشان که اند و چرا اینجا ایستند گفت سروش اهرو و آذر ایزد که اینجارا همستکان[۸] خوانند و این روانان تاحشر[۹] اینجا ایستند وروان آن مردمان که گناه و ثوابشان در گیتی راست (برابر) بود.

۱ — خواری ضد دشخواری است — راحتی

۲ — پاداش

۳ — اناکی

٤ — جراحت

٥ — لفظ گوریکی یا گوردگی که مکرردراین کتاب استعمال شده است تعفن ترجمه‌شد

٦ — یعنی آنان که باصول ذیل ایمان‌دارند

۷ — گجسته

۸ — وجه تسمیه برزخ به هم استکان یا تعادل ثواب و گناه است که دو کفهٔ ترازو بهم ایستند و برابر شوند یا اجتماع اشخاصیکه درآن محل توقف دارند .

۹ — تن پسین

بگوی زندگان را که آسانترین ثواب را به پیرنجی بکنید چه هر کس اسروشو ـ چرانام[1] ثوابش بیش که گناه بهشت و هر که را گناه بیش بدوزخ هر که هر دوراست [برابر] تا حشر در این همستکان ایستد. باد افراه آنها سرمایا گرماست اوشان را پتیارهٔ دیگر نیست.

۷

و پس نخست گام فراز نهادم به ستر پایك (مقام ستاره) بمقام اندیشهٔ نیك دراین جای هومت بمهمانی (است) دیدم روان پرهیزگاران که چون ستارهٔ روزنالك روشن آنجا همیدرخشید تخت و نشستنگاه آنها بسیار روشن (وبرژاك) وپرفره بود.

پرسیدم ازسروش اهرو وآذر ایزد که این جای کدام و این مردمان کدامند پاسخ گفتند سروش اهرو وآذرایزد که این جای پایهٔ ستاره است واین روان آنان است که بگیتی یشت نکردند وگاتا نسرودند وخوی تولکدس نکردند[2] وخدائی[3] و ایالت[4] وسرداری نکردند بسبب ثوابهای دیگر اهرو (مقدس)شده اند.

۸

چون گام دوم فراز نهادم بماه پایه به هوخت (مقام گفتار خوب) رسیدم آنجا که هوخت مهمان است وانجمنی بزرگ از نیکان دیدم پرسیدم ازسروش اهرو وآذر ایزد که این کدام جا و اوشان روان که اند سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این جای پایهٔ ماه است واین اوشانند که در گیتی یشت نکردند و گاتا نخواندند و زناشوئی بامحارم نورزیدند بدیگر ثواب بآنجا آمده اند اوشان را روشنی بروشنی ماه همی ماند.

---

۱ ـــ اسروشوچرانام وزن ۶ درهم است

۲ ـــ مزاوجت با محارم

۳ ـــ سلطنت

۴ ـــ دهیوپتی

ارداویرافنامه

بقلم آقای رشید یاسمی

۲

۹

چون گام سوم فراز نهادیم بهورشت (مقام کردارنیك) آنجا که خورشید بمهمانی است رسیدم که روشنی بالستان بالست [۱] گویند و دیدم روان اهروان را که روی تخت وفرش زرین بودند ومردمی بودند که روشنیشان بروشنائی خورشید همانند بود. از سروش اهرو وآذر ایزد پرسیدم که این‌جای کدام واوشان که اند. سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این پایهٔ خورشید است وآن روانان اوشان‌است که در گیتی خوب پادشاهی وایالت وسرداری کرده اند.

۱۰

وچهارم گام فراز نهادم بروشن گروتمان [۲] مکان آسایش تام [۳] رسیدم جان مردگان بپذیره آمدند درود بگفتند و آفرین کردند و گفتند ای اهرو چگونه آمدهٔ از آن عوالم [۴] فانی [۵] و بسیار ناپاکی باین عوالم باقی [۶] و بی پتیاره آمدهٔ .و بنوش آنوش [۷] را که دیر زمان اینجا رامش بینی . وپس از آن بپذیرائی آمد آتش اهورمزدا آذرایزد بمن نماز برد و گفت درست بندهٔ هستی تو ارداویراف هیزم تر [۸] پیغامبر مزدیسنان ، پس من نماز بردم و گفتم که بندهٔ توام ای آذر ایزد که در دنیا همه هیزم وبوی هفت ساله برتو نهادم مراترهیزم‌میخوانی وپس آتش اهورمزدا و آذر ایزد گفت بیا تا بتو بنمایم آن دریاچهٔ آب هیزم تر

---

۱ — بالستان بالست یا بارستان بارست اعلی علیین

۲ — گروتمان یا گرزمان عرش است

۳ — هماك خواری

۴ — اهو بروزن سهوعالم است

۵ — سیچومند زردشت بهرام گوید : جهان سیچ‌مند پرانائی که اورا بوش‌باشد بیوفائی

۶ — اسیچ ضد سیچ بمعنی باقی

۷ — مشروب ضدمرگ آب زندگانی

۸ — خوید صیبا

که برمن نهادهٔ . جائی فراز برد ودریاچهٔ[۱] بزرگ آب کبود نمود و گفت این آن آب است که از آن چوب بچکید[۲] وتو برمن نهادی .

۱۱

پس امشاسپند وهومن (بهمن) ازتخت زرین برخاست ودست من بگرفت و با اندیشهٔ نیك و گفتار نیك و کردار نیك مرا بمقام اهورمزدا و امشاسپندان و دیگر اهروان و فروهر (روح) زردشت اسپیتمان و کی گشتاسب و جاماسب ووست و استر[۳] پسر زردشت و دیگر دین برداران و پیشوایان دین برد که من هرگز از آن روشن تر ونیکوتر ندیده ام .

بهمن بگفت این است اهورمزدا ، من نیایش کردم وبیشتر نماز بردم او گفت مرا که نماز برتو ارتاویراف درست آمدهٔ از آن دنیای فانی باین جای ویژهٔ روشن آمدهٔ فرمود سروش اهرو وآذرایزد که ببرید ارداویراف را بنمائید گاه[۴] وپاداش نیکان وباد افراه ناپاکان را نیز .

پس سروش اهرو وآذر ایزددست من فراز گرفتند ومرا جای جای فراز بردند که من دیدم امشاسپندان را دیدم دیگر ایزدان را دیدم فروهر گیومرد وزردشت و کی گشتاسب و فرشوستر وجاماسب ودیگر مقدسان وپیشوایان دین ،

۱۲

بجائی فراز آمدم دیدم روانان رادان را که درخشان می رفتند بالاتر از روانان دیگر در کمال[۵] روشنی واهورمزدا روانان رادان که روشن و بلند وتوانا بودند بلند میکرد (ترقی میداد[۶])من گفتم نیکوئید شما ای روانان رادان که برتر از دیگر روانان هستید و درخشان می نمائید .

---

۱ ــ وریابر بمعنی دریاچه است در کردستان ایران دریاچه ایست موسوم به زره وار یا زره ور که گول زره ور خوانند و عجب این است که هر سه کلمه بمعنی دریاچه است هم گول و هم زره هم ور .

۲ ــ درمتن تکیداست که در کردی بمعنی چکید است

۳ ــ در نسخهٔ مجلس شوری سیت و استر خوانده میشود

۴ ــ مقام ۵ ــ هماك همه ۶ ــ هماك برزید

من دیدم روان آنان‌را که بگیتی گاتا خواندند ویشت کردند واستوار بودند بدین مزدیسنان که اهورمزدا بزردشت آموخت چون فراز آمدم بآن پوشیدنی زرین وسیمین درخشان‌ترین ازهر پوشیدنی که مرا درخشان‌تر بنظر آمده‌بود.

من دیدم روان وصلت کننده‌گان بامحارم را درروشنائی آفریده‌شدهٔ بالا که باو از بالاروشنی همی‌رخشید مرا بلند بنظر آمدند.

من دیدم روان خوب خدایان وپادشاهان که ازآنها مهی وبهی وهم‌آورندی (قدرت) وپیروزگری همی‌رخشید آنان‌را دیدم در روشنی بآن زرین سلاح پای[1] مراعالی بنظر آمدند من دیدم‌روان بزرگان‌راستگویان‌را که روانشان‌در آن‌باندروشنی وبافره‌بزرگ بود بنظرم عالی آمدند.

۱۳

من‌دیدم روان زنان بسیارنیک‌اندیش بسیار نیکو گفتار بسیار نیکو کرداررا که‌شوی‌بسرداردارند[2] درپوشش‌زرین‌پیوست‌وسیمین‌پیوست‌و گوهر پیوست پرسیدم که اوشان کدام روانند سروش‌اهرو وآذرایزد گفتند که این‌روان آن‌زنان اند[3] که در گیتی آب را خرسند کردند وآتش خرسند کردند و زمین ورستنی[4] آن خرسند کردندو گاو و گوسفند ودیگرهمه آفریدگان نیك اهورمزدا را خرسند کردند[5] و قربانی کرده ونان‌را تقدیس ویزدان‌را پرستش کرده‌اند. ودعای اوسوتوفریت‌بجای آوردند وایزدان مینووایزدان گیتی‌را خشنود کردند وخشنودی ویگانکی وترسائی[6]

۱ ـــ سلاح‌پا دراوستائی‌راناپاتاناست بمعنی ران‌بان درمتن نسخه ارداویراف‌نامه کتابخانهٔ مجلس ران‌ورتین نوشته شده‌وناشر کتاب درحاشیه می‌نویسد بمعنی گردران است در فارسی‌یعنی‌اسلحه که بپای می‌بستند

۲ ـــ دراین کتاب همه‌جاپس ازذکرشوی لفظسردارهم میآید دراینجاشوی‌بسرداردارند یعنی مطیع‌شوهرباشند

۳ ـــ نایریکان

٤ ـــ اورور

٥ ـــ مرادخرسندی فرشتکان موکل آب‌وزمین‌وغیره‌است شنایشن == خرسندی

٦ ـــ ترس آگاسی

و فرمانبرداری شوی و سردار خویش ورزیدند و بدین مزدیسنان بی گمان[۱] بودند بثواب کردن کوشا[۲] بوده‌از گناه‌پرهیزکاربوده‌اند . مراعالی بنظر آمد

۱٤

دیدم روان‌ستایشگران وماسربران[۳] رادرآن بلندروشنی ودرآن بزرگ عالیمقامی که بنظرم عالی آمد[٤] .

دیدم روان آنان‌را که تمام‌قربانی‌های دینی ویزشن یزدان‌را کرده‌وفرموده که نشسته بودند بالاتر از دیگر روانان وثوابشان[۵] به بلندی آسمان ایستاده بود مرا بسیارعالی بنظر آمد.

دیدم[٦] روان ارتیشتاران (جنگجویان) را که روانشان ببرترین رامش با آن دهیوپتان (سرداران وولات) گرد آمده بودند[۷] این گردان زین افزار خوب ساختهٔ زرین گوهر افزود هرگونه‌آراسته در آن شگفت ران ورتین بس‌شکوه توانائی وپیروزگری(داشتند) مراعالی بنظر آمد

دیدم روان آنان که‌به گیتی جانوران‌موذی[۸] بسیار کشتند وفرّهٔ آبان‌وآذران وآتشان وگیاهان وفرّه زمین همه‌از آنها رخشید ودربلندی وآراستگی مرا بسیار عالی بنظر آمد .

دیدم روان و استریوشان (زارعین) را در مقامی روشن[۹] وباشکوه جامهٔ

---

۱ ــ گمان مرکب از گو بمعنی بد ومان بمعنی اندیشه است‌دراین کتاب گمان بمعنی وصفی وبجای‌مشکوك‌وبی اعتقاد آمده‌است .

۲ ــ تخشاپاك

۳ ــ ماسر بران حفاظ ادعیهٔ دینیه

٤ ــ در بسیارجا کلام‌را باین‌جمله ختم‌میکند«اوم‌برزشنیك‌مدمهونست» که بنظرم عالی آمد ترجمه شد

۵ ــ کرفه‌ثواب‌است

٦ ــ این فصل‌درذکر پاداش‌طبقات اربعه جنگجویان وفلاحان‌وروحانیان وصنعتگران‌است

۷ ــ برهمك

۸ ــ خرفتسر

۹ ــ بامیك

زخشان پوشیده چون که در حضور[1] مینوی[2] آب و زمین و نبات و گوسفند ایستاده وآفرین کرده وستایش وسپاس وآبادی گفته مقام بزرگ وجای به گرفته بودند مرا عالی بنظر آمد .

دیدم روان هوتخشاکان (خوب کارگران) که در گیتی خدایان و سردار پرستیدند که نشسته بودند بر آن خوب گسترده گاه بزرگ روشن و برازنده مرا بسیار عالی بنظر آمد.[3]

۱۵

دیدم روان شبانان را که در گیتی چهارپایان و گوسفندرا ورزیده و پروردند و نگاهداشتند از گرگ ودزد ومردمستمی (غارتگر) وبهنگام آب و گیاه وخورش دادند وازسرما و گرمای سخت پرهیختند ودرموقع (بهگاس) حیوان نر (گشن) را برهلیدند (جفت گیری کردند) ودر وقت مناسب پرهیز دادند وبسیار سود بزرگ وبر (ثمر) ونیکی و خورش وجامه بمردمان هنبام (معاصر) دادند روانشان درروشنی وآراستگی ورامش بزرگ وشادی می رفت .

تخت زرین بسیار و گستردنی خوب وبالش دیدم که بر آن نشسته بود روان کدخدایان (صاحبان خانه) ودادگران که دودمان ومیهن بدست کردند وجای ویران را آبادان وبسیاررود وچشمه برای زراعت (ورز) وآبادانی وثمروسود آفریدگان آوردند.

و در پیش فروهر آب و نبات و چهارپای ایستادند وبرای توانائی بزرگ و آن پیروزگری بزرگ بر آن ها آفرین ستایش کردند و سپاس گزاردند . مرا بسیار عالی بنظر آمد .

---

۱ ـــ لعین هزوارش است بمعنی حضور

۲ ـــ ملکوت

۳ ـــ درشاهنامه این طبقات بغلط درج شده است ؛ کاتوزیان آتوربان بوده یعنی آذربان نیساریان ارتیشتاران بوده یعنی جنگیان نسودی و استریوشان بوده یعنی کشاورزان اهنوخوشی هوتخشاکان بوده یعنی کارگران

دیدم روان استواران وآموزگاران دین[۱] وپرسندگان احکام دین[۲] را در درآن‌مقام روشن‌وشادی بسیار بزرگ ، مرا بسیارعالی بنظرآمد .

دیدم روان احسان کنندگان بروحانیون[۳] و دوستان آشتی (صلح) را مرا عالی بنظرآمد .

روانانِ بِه‌دوستان که روشنی مانندستاره وماه وخورشید از آنان همی رخشید و میرفتند در رامش ونیکی[٤] در روشنائی معلق (اندروای)

دیدم‌عالم بهین‌نیکانرا روشن ودرآسایش‌تام‌وراحتی وبسیار سپرم[٥] خوشبوی هرگونه‌آراستگی هرگونه شکفتگی وروشنی پرشکوه وبی‌شادی و بس‌رامش که کس ازش‌سیری نداند.

۱۶

پس‌سروش‌اهرو وآذرایزد دست من فراز گرفتند ازآنجا فرازتررفتم جائی فراز آمدم رودی دیدم بزرگ و بی‌رحم[٦] و دوزخ تر که بسیار روان و فروهر در کنارآن بودند ازایشان بود که گذشتن نتوانست وبود که برنج گران همی گذشت وبود که بآسانی گذشت پرسیدم که‌هستند که بارنج ایستاده‌اند

سروش‌اهرو وآذرایزد گفتنداین‌رودآن‌اشك بسیاری‌است که مردمان‌ازپس گذشتگان ازچشم‌بریزند وشیون‌وموبه وگریستن کنند اشکی که برخلاف‌حکم‌دین[۷] می‌ریزند باین‌رودآب زاید وآنانکه بگذشتن نتوانندآنانند که ازپس مرده‌شیون‌وموبه وگریستن‌بسیار کردند . وآنان که‌آسانتر(میگذرند) کمتر گریسته‌اند

باهل عالم بگوی تادرگیتی هستید شیون و موبه و گریستن برخلاف حکم دین مکنید چه‌همان‌اندازه بدی‌وسختی بروان گذشتگان می‌رسانید

۱ ـــ چاشی‌تاران
۲ ـــ چوستاران
۳ ـــ دادگوبان
٤ ـــ هومندی
٥ ـــ اسپرغم
٦ ـــ سزگین
۷ ـــ آدادیها

۱۷

من بار دوم بپل چینود باز آمدم . دیدم روان گناهکاران را در آن سه شب آنقدر بدی وزشتی بروان آنان آمد که هرگز در گیتی چندان سختی ندیده بودند پرسیدم ازسروش اهرو وآذر ایزد که این روان کیست؟

سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان گناهکاری است که روان وشتابان است در کنار بالین مرده سرگردان است واین (کلام مقدس) رامی خواند (ای آفریدگار آهورامزدا بکجا بروم و که را پناه خود کنم) .

وباو آنقدر بدی وسختی رسد که در گیتی بمردی که در گیتی درسختی و بدی زیسته باشد . پس بادی سرد گوری (متعفن) باستقبال آید آن روان چنان داند که از باختر زمین (شمال) و زمین دیوان آید[1] بادی متعفن تر از آنها که در گیتی دیده است . در آن باد بیند دین خود وعمل خود را بصورت زنی بدکار گنده وبشخته (؟) (ظاهراً دیوانه) زانو پیش آمده کون پس رفته گناهکار گرم که دریم به دریم[2] (؟) پیوسته است مانند گناهکارترین وریمن ترین و گوری ترین حیوانات موذیه .

پس روان گناهکار بآن زن گوید تو چه هستی که من هرگز از آفریدگان آهورمزدا واهریمن از تو زشت تر وریمن تر و گوری تر ندیده ایم ،

او گفت که منم کنشن (عمل) تو ای جوان بد اندیشه بد منش بد گفتار بد کردار بدکار بددین بعلت آرزو وعمل تو من زشت ورته[3] و گناه آگین ودردمند وبوده (کهنه وپوسیده) ومحروم (؟) ونا پیروزگر وبادرنج شده ام چنین که تو بینی تو چون کسی را میدیدی که یزش و درون و ستایش و سجدهٔ یزدان کند وآب وآتش و گوسفند ونبات ودیگر آفریدگان نیك پرهیزد وپاکی کنند تو عمل وارونهٔ اهریمن و دیوان ورزیدی و چون می دیدی دهش و نیکوکاری شایستهٔ و ثوابکارانه به نیکان و

---

۱ ــــ در کتب زردشتی تصریح شده است که مکان اهریمن و دیوان ومحل دوزخ درسمت شمال است

۲ ــــ معنی دریم معلوم نشد

۳ ــــ رت برهنه وعریان رت بضم تهی دست و بینوا (برهان)

مستحقان[1] چه از دور وچه از نزدیك فراز آمده (می کند) ودراسپنج (مهمان‌خانه) پذیرفتاری کند وچیزدهد تو بخش(مضایقه ودریغ) کردی ودر خودرا بستی. وهرچند من افروافت‌بودم (یعنی بدبشمارمی آمدم) توافروافت‌ترم کردی وهرچندمن‌سهمگین بودم مرا سهمگین تر کردی وهر چند درژشنیك (؟) بودم مرا درژشنیك تر کردی وهرچند درباختر نشسته بودم مرابیشتر درباختر (شمال) نشانیدی بسبب اندیشهٔ بدو بسبب گفتار بدو بسبب کردار بدی که‌نوورزیدی .

دیرزمان مرا(لعنت کنند) بعدازتو در دورهٔپرستش اهریمن وهم‌پیمانی زشت بااهریمن.

پس آن‌روان‌پلید نخستین گام فرازنهادبمقام‌اندیشه بدودوم بگفتاربد وسوم بکردار بدوچهارم گام بدوزخ افتاد .

۱۸

پس‌سروش اهرو وآذر ایزد دست‌مرا گرفتند چنانکه بی گزندرفتم. چنان سرما ودمه وخشکی وتعفنی دیدم که هرگز در گیتی بآن‌آئین نه‌دیده‌ونه‌شنیده بودم. فرازتر رفته دیدم مدهش‌دوزخ ژرف مانندسهمگین‌ترین چاه‌تنگ‌تر و بیمناك‌تر جای فروبرده شده بود بتاریکی چنان‌تاریك که‌بدست فرازشاید گرفتن[2] تعفن‌چنان بود که‌آن‌باد متعفن بهرکس‌میوفت بتراشید(لاغرمیشد) وبلرزیدو بیفتاد وچنان تنگ بود که هیچکس‌ازمردم گیتی آن‌تنگی‌را نشاید[3] وهرکس درآن بود چنین می‌اندیشید که‌تنهاهستم وبااینکه سه‌روزوشبان آنجابودمی گفت که۹هزارسال بپایان رسید مرا بهلند (خلاص کنند)[4]

همه‌جا جانوران‌موذی بود که کمترین آنهابلندی کوه‌ایستاده بودند ازروان بدکاران چنان‌میگسستند ودرچنگ میگرفتند و خرد میکردند مثل‌سگ استخوان‌را من بآسانی ازآنجا اندر گذشتم باسروش‌اهروو آذرایزد.

۱ ـــ ارزانیکان
۲ ـــ یعنی تاریکی چنان بود که شخص‌می‌پنداشت که آنرا بدست‌تواند گرفت
۳ ـــ مقاومت نکند
٤ ـــ دردین‌زردشت آمده‌است که‌پس از ۹هزارسال‌روز رستاخیز آید

ارداویرافنامه

بقلم آقای رشید یاسمی

-۳-

۱۹

جائی فراز آمدم دیدم مردی را که روانش بشکل ماری مانند یك فرسب (تیر بزرگ) به نشیم اندر رفته واز دهانش بیرون می‌آمد وماران بسیار همهٔ اندام اورا فرو همی گرفتند پرسیدم ازسروش اهرو وآذر ایزد که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه بادافراه گران برد.

سروش اهرو وآذرایزد گفتند این روان آن مرد بد کیش است که ك...ن مرز کرد[1] ومردی را برخویشتن هشت اکنون روانش چنین بادافراه برد.

۲۰

جائی فراز آمدم دیدم روان زنی را که طشت طشت ریمنی و پلیدی مردمان بخورد او همی دهند پرسیدم کاین تن چه گناه کرد که روانش آنگونه بادافراه برد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این آن بدکیش زن است که درایام حیض نپرهیخت و برخلاف احکام دین (پرهیز) نداشت بآب وآتش رفت[2].

۲۱

دیدم روان مردی را که همه پوست به پهنا گیرند وبگران مرگی همی کشند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافراه برد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن مرد بدکیش است که در گیتی مردی مقدس را کشته است.

۲۲

دیدم روان مردی که ریم (چرك) و (خون حیض) زنان بدهانش همی ریزند وفرزند مشروع خود را همی پزد وهمی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافراه برد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش

---

۱ — رجوع شود ببرهان قاطع کلمه مرز.

۲ — نزدیکی بآب وآتش درایام حیض (دشتان) ممنوع بوده است.

مرداست که در گیتی زن حایض را مرژ کرد[1] و هست هر یک بار گناه ۱۵ پلک تنافور[2]

۲۳

دیدم روان مردی که از گرسنگی و تشنگی بانگ همی کرد که مردم. موی و ریش خود را همی کند و خون همی خورد کف از دهان همی افکند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانش آنگونه باد افراه برد سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این روان آن مرد بدکیش است که در گیتی آب خورداد و نبات امرداد را برخلاف مقررات دینی درحال سخن گفتن آشامید و خورد و واج نداشت[3] و به گناهکاری پیت نکرد و چون آب خورداد و نبات امرداد را اینگونه بدی کرد روانش باد افراه گران برد.

۲٤

دیدم روان زنی را که به پستان در دوزخ آویخته بود و جانوران موذی به همه تن او روی آورده بودند پرسیدم که این تن چه کرد که روانش آنگونه باد افراه برد سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این روان آن بدکیش مرد[4] است که در گیتی شوی خویش هشت و تن بمردی بیگانه داد و روسپیکی[5] کرد.

۲۵

دیدم روان چند مرد و چند زن که حیوانات موذی پای و گردن و میان آنهارا همی گزند و یکی از دیگری همی گزارند[6] پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانش آنگونه باد افراه برد سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این روان

۱ — مباشرت (برهان).

۲ — یعنی در اخبار دینی آمده است که هر یکبار گناهش بمیزان ۱۵ تنافور و نیم است هر تنافور ۱۲۰۰ درهم بوده، پلك بمعنی نیم و نیمه است.

۳ — فرشتهٔ آب خورداد و فرشتهٔ نبات امرداد نام دارد واج زمزمه و دعای هنگام غذا خوردن است ـ سخن گفتن در وقت طعام خوردن ممنوع بوده است. جزای خوردن نبات کندن ریش و پاداش آشامیدن آب خوردن خون است.

٤ — در اینجا لفظ مرد غلط است و صحیح زن است.

٥ — فاحشگی

٦ ـ از یکدیگر جدا میکنند.

آن بد کیشان است که در گیتی یک‌موک[۱] رفتن وشادرفتن(؟) واز پای میزشنیک[۲] و دیوان پرستی کردند

۲۶

دیدم روان زنی که‌زبان خودرابگردن همی کشیدوازاندروای(سرنگون) آویخته بود پرسیدم که این‌روان از که سروش‌اهرو وآذرایزد گفتندکه این روان آن‌زن بد کیشی است که در گیتی شوی وسردار خودرا پاسخ کرد[۳] .

۲۷

دیدم روان مردی را که به کپیز (قفیز پیمانه) ودولک (دلو کوچک) خاک وخاکستر همی پیمایند وبخوردن همی‌دهند پرسیدم که‌این‌تن چه گناه کرد که‌روان آنگونه بادافراه‌برد سروش‌اهرووآذرایزد گفتند که این‌روان آن‌بد کیش‌مرداست که در گیتی‌قفیز ودولک وسنگ راست نداشت آب بشراب آمیخت وخاک در آرد کرد وبهای گران بمردمان فروخت وازنیکان چیز دزدید وربود.

۲۸

دیدم روان‌مردی‌را که سرنگون داشتند وپنجاه‌دیو‌بامارچیپاک (افعی) پیش وپس‌تازیانه همی‌زدند پرسیدم این‌تن چه گناه کرد که روانش آنگونه بادافراه برد سروش‌اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردی است که در گیتی بد پادشاهی کرد وبمردم انامرز (بی‌عفو) وقتال‌بود ومجازات‌وبادافراه بهمان‌آئین کرد.

۲۹

دیدم روان مردی که زبان‌ازدهان‌بیرون‌آخته‌وجانوران‌موذی‌همی گزیدند

---

۱ - موک بمعنی کفش است (موزه) یك پای در کفش و یك پای برهنه راه رفتن وبدون کستی (کمربند) درکمر و سادره (سدره) در‌گردن حرکت نمودن گناه بوده است - لفظ‌یك موك در یونانی مونوساندالوس‌است بمعنی یك کفش .

۲ - ایستاده بول کردن .

۳ - حاضر جوابی ومکابره کردن .

پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافراه بردسروش اهروو آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردی است که بگیتی غیبت کرد و مردمان را یکی بادیگری (مخالف ساخت) عاقبت بدوزخ شتافت.

۳۰

دیدم روان مردی که اندام اورا یکی از دیگری همی شکنند و گزارند (جدا کنند) پرسیدم که این تن چه گناه کرد که آنگونه بادافراه بردسروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرداست که در گیتی کشتن گاوان و گوسفند و دیگر چهار پایان بسیار برخلاف احکام دین کرد.

۳۱

دیدم روان مردی را که برسروپایش شکنجه نهاده‌اند وهزار دیو از بالا گرفته و بگران (دشواری) وسختی همی زنند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن مرد بد کیش است که در گیتی خواستهٔ بسیار گرد کرد و خود نخورد و بنیکان نداد و آنان را بهره نرسانید و بانبار داشت.

۳۲

دیدم روان مردی بی خیر و باطل زندگانی [1] که داوان می نامیدندش که همه تن اورا جانوران موذی همی جویدند و پای راست او نه همی گزیدند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهروو آذرایزد گفتند که این روان آن بی خیر است که در گیتی بود و هرگز هیچ کار نیکی نکرد باین پای راست دستهٔ گیاه به پیش گاوورزاافکنده است.

۳۳

دیدم روان مردی که زبانش همه کرم گزیده پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که زورو کذب بسیار گفت و بسیار زیان و گزند از او بمخلوق رسید .

۱ - (ادهشانان) ؟

۳۴

دیدم روان زنی که جانوران موذی همه تنش گزیدند پرسیدم که این تن چه گناه کردسروش اهرو وآذر ایزد گفتند که‌این‌روان آن زن‌بد کیش‌است که در گیتی گیس‌وموی برآتش گزارد(شانه کرد) وموی وسپوی (شپش) ورشك برآتش افکند وآتش زیرتن‌نهاد وخودرا بآتش داشت[1] .

۳۵

دیدم زنی که نسای خود[2] بدندان همی‌ریخت و همی‌خورد پرسیدم که این روان که سروش‌اهروو‌آذرایزد گفتند که این‌روان‌آن‌بد کیش زن است که در گیتی جادوئی کرد[3] .

۳۶

دیدم روان مردی که اندر دوزخ بشکل ماری مانند ستون بایستاده‌است که سرش بسر مردمان ودیگر تن بمار همانند بود پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو وآذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرداست که در گیتی نفاق ودرون‌پوشی کرد بشکل مار کربی(؟) بدوزخ شتافت .

۳۷

دیدم روان مردی چند که نگون سر در دوزخ آویخته بودند که همه تن آنها مارو کژدم ودیگر جانوران‌موذی همی‌جوند پرسیدم که‌این‌تن کدام مردمانند سروش اهرو وآذر ایزد گفتند که این روان آن مردمانست که در گیتی آب وآتش نپرهیختند وریمنی درآب وآتش بردند بهنگرشن[4] آتش‌را کشتند.

---

۱ ـ بی‌طهارت خودرا بآتش نزدیك کرد .

۲ ـ نسا جسد میت و مواد بی‌جان‌است ،گوشت وسایر استخوان مرده را گویند از آدمی و سایر حیوانات (برهان) .

۳ ـ اوستا جادوئی را مذموم شمرده است .

۴ ـ بهنگاه مراد چشم بدزدن وآتش را بچشم آسیب رساندن‌است .

۳۸

دیدم روان مردی که بسریا (گوشت) ونسای مردمان باخون وریم وریمنی وتعفن بخوردن اورادهند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو وآذرایزد گفتند کهاین روان آن بد کیش مرداست که در گیتی هیهر[1] ونسای در آب وآتش و بتن خویش وآن مردمان هم بردوهموار ایوك بار (یکبار) بود[2] وهنگام پیشه غسل نمیکرد.

۳۹

دیدم روان مردیکه پوست و گوشت مردمان همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد وروان که است سروش اهرووآذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرداست کهدر گیتی مزد ازمزدوران وبهربهروران (سهم شرکاء) باز گرفت واکنون روان باید بادافراه گران برد .

۴۰

دیدم روان مردیکه کوهی به پشت همی کشید و در برف و سرما آن کوه برپشت داشت پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرداست کهدر گیتی زور ناراست وسخن بی سود برمردمان بسیار گفت روان او اکنون آنگونه بادافراه همی برد.

۴۱

دیدم روان مردی که گوه (گه) ونسای وریمنی بخوردن اومیدهند وبسنگ وتبرهمی تن کوبند . پرسیدم کهاین تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه

۱ - هیهر کثافات ونجاسات وموادیکه از حیوان جدا شود مانند ناخن وپوست وغیره .

۲ - ایوك بار (یکبار) بمعنی ناپاك است وجه تسمیه آنکه یکبار شخصی را گویند که یك تنه جسد میتی را حمل کند پس قوای ناپاکی که درجسد میت است بتن او اندر شود و وی را ناپاك گرداند در دین زردشتی حمل جسد مردگان بوسیلهٔ یك تن مکروه بود و بایستی لااقل دوتن آن بار رابردارند که قوای ناپاك توزیع و کم ضرر شود. مولوی دراین بیت یکباری را بمعنی ناپاکی و ملعنت آورده است :

گاه علم آدم ملایك را که بود ... اوستاد علم و نقاد نقود

چونکه درجنت شراب علم خورد ... شد زیکباری شیطان رویزرد

برد سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگرمابه بسیار رفته‌اند و هیهر ونسای بآب وآتش و خاك برده‌اند مقدس درون شده‌اند ونا پاك (گناهکار) بیرون آمده‌اند .

۴۲

دیدم روان مردی چند که گریند وفریاد همی کنند پرسیدم که این کدام مردمانند سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که پدردرمادر کرد وچون بزادند پدر برنپذیرفت واکنون شکایت از پدر کنند .

۴۳

دیدم روان مردیکه برنائی چند در پای اوافتاد همی بانگ کنند و دیوان مانند سگ اندر همی نوردند و همه تن گسلند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی بچهٔ خود را نپذیرفت.

۴۴

دیدم روان زنی که به پستان خود کوه همی کند و برسر خود سنگ آسیائی مانند لیت (کلاه؟) همی داشت پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که در گیتی کودك خودرا جسد مرده وتباه کرده بینداخت[1] .

۴۵

دیدم روان مردیکه کرم همه اندام اوهمی جود پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرداست که در گیتی زورگو کاسی (گواهی دروغ) داد وخواستهٔ نیکان برد و به بدان داد.

۴۶

دیدم روان مردی که مستر گ (کله) مردمان بدست دارد ومغز همی خورد

---

۱ - سقط جنین .

پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرداست که در گیتی خواسته نه از شر افتمندی (فراوونی) بلکه از مال دیگران دزدید و خودش بدشمنان هشت خویشتن تنها بدوزخ باید بود[1].

۴۷

دیدم بسیار مردم که سرو ریش نیك سترده و گونه زرد تمام تن گندیده جانوران موذی بر همه تن می آمدند پرسیدم که این که و کدامند سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن مردمان است که بگیتی اهرموك (منافق) و فریفتار بودند و مردمان گمراه کردند وازداد (شریعت) نیکان بهداد بدی آوردند بس کیش و گروشن (اعتقاد) وارونه اندر گیهان روا کردند.

۴۸

دیدم روان مردیکه دیوان سگ مانند همی گسلیدند آن مرد گوشت بسگان می داد نمی خوردند وازسینه وپای وشکمبه وران آنمرد همی خوردند.

پرسیدم که این مرد چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردم است که بگیتی ازسگ شبانان ومان بانان (حافظین خانه) خورش بازداشت یازد و گشت.

۴۹

دیدم روان مردی چند که گه وهیهر ونسای وریمنی مردمان همی خوردند ودیوان سنگ کنده وازپس همی انداختند وآنان کوهی به پشت همی کشیدند و کشیدن نتوانستند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانش آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی زمین ترازینیدند[2] وبسیار ترازینیدند وبسیار مردم را بی بن وبی بر (بی سرمایه وبی بهره) کردند وبه نیاز ودریوشی (درویشی) آمدند وخراج گران همی بایست دادن.

۱ ـ در کتب مذهبی زردشتیان آمده است که غاصب حقوق دیگران و آنانکه ازعرق جبین مردمان روزی خورند، در دوزخ مغز مردم باید بخورند.

۲ ـ ظاهراً مراد ممیزی ومهندسی اراضی است.

ارداویرافنامه

بقلم آقای رشید یاسمی

-٤-

٥٠

دیدم روان مردی که کوهی بانگشت وناخون همی کند دیوان از پس بمار چیپاك(؟) تازیانه همی‌زدند و شیپ (؟) همی کردند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این‌روان آن‌بد کیش مرد است که بگیتی حدود مشترك املاك دیگران‌را سپوخته (عقب‌برده) وبرای خود گرفته‌است.

٥١

دیدم روان مردی که باشانهٔ آهنین گوشت ازتن همی کشیدند وبخورش‌همی دادند پرسیدم که‌این‌تن‌چه گناه کرد که‌روان آنگونه بادافراه‌برد. سروش اهرو وآذر ایزد گفتند که این‌روان آن‌بد کیش مرداست که بگیتی پیمان دروغ(زنهار دروغ) بامردمان کرد.

٥٢

دیدم‌روان‌مردی که فخذ چیپاك (مهمیز) وتیر وسنگ وقدّام (تبرزین)همی سپردند[1] پرسیدم که این تن چه گناه کردسروش اهرو وآذرایزد گفتند که این‌روان آن بد کیش مرد است که بگیتی مترودروج (پیمان‌شکنی) بسیار کرد وبامقدسان و بد کیشان پیمان شکنی کرد چه‌هردو مهراست چه برمقدسان وچه بربد کیشان[2].

٥٣

پس سروش اهرو وآذرایزددست‌من‌فراز گرفتند و به‌برچکاتی دایتی[3] زیر پل چینود (آوردند؟) واندرزمین دوزخ‌را نمودند.

---

١ - بتن فرومیکردند.

٢ - مهر یا میترا فرشتهٔ مراقب پیمان‌ها وسوگندهاست، این‌عبارت «چه هردو مهراست چه برمقدسان وچه بربد کیشان» نقل‌ازمهریشت‌اوستاست‌یعنی‌مهربرای‌مقدسان وبرای بد کیشان یکسان‌است.

٣ - چکاتی‌دایتیك همان کوهی‌است که نخست ارداویراف بقلهٔ آن برآمد وازپل‌صراط گذشت اینك باردوم بدامنهٔ آن کوه میرسد که دهانهٔ‌دوزخ آن‌جاست، بنابراین نقصی که‌تصور کرده‌اند درنسخه نیست.

اهرمن ودیوان ودروغان ودیگر بسیار روان بد کیشان آن جا گریه وفریاد چنان برمی آوردند که من بآن داشتم (گمان کردم) که هفت کشورزمین لرزانند من که آن بانگ و گریه شنیدم ترسیدم بسروش اهرو وآذرایزد گفتم وخواهش کردم که بآنجا مبرید وباز برید

پس سروش اهرو و آذرایزد بمن گفتند که مترس چه ترا هرگز از آنجا بیم نبود سروش اهرو وآذرایزد از پیش رفتند ومن ارداویراف بی بیم از پس آن تو میتوم[1] دوزخ اندرون ترفراز رفتم .

٥٤

دیدم آن سیچومند (فانی کننده) بیمگین سهمگین بسیار دردبر بدی ومتعفن ترین دوزخ را پس اندیشیدم چنین بنظرم آمد چاهی که هزار واز (هزار باز ـ هزار ذراع) بین آن نمیرسید هرگاه همه هیزم که اندر گیهان است همی اندر دوزخ بسیار متعفن تاریك روی آتش نهند هرگز بوی ندهد دوم از گوش تاچشم بقدریکه یال اسبان موی دارد آنقدر بسیار مرگ روان بدکیشان اندر ایستادند[2] ویکی دومی را نمی بینند وفریاد نمی شنوند هریکی گمان دارد که تنهایم برای آنهاست تومیك[3] وتاریکی بیمگنی ورنج وعذاب گونه گون دوزخ که چون یك روز بدوزخ باشد بانگ کند که آخر نه بنید (تمام نشد) این نه هزارسال که مارا ازاین دوزخ نه هلند[4] .

٥٥

دیدم روان بد کیشان کشان بادافراه گونه گونه چون سقوط برف (برف سوخاره؟) وسرمای سخت و گرمای آتش تیزسوزان وبدبوئی و سنگ[5] وخاکستر و

۱ ـ تومی توم افعل التفضیل است ازلفظ تومی که بمعنی مه آلود است دربرهان قاطع تمن بمعنی میغ است ودرزبان کردی تم بفتح تاء مه وبخار رویزمین را گویند .

۲ ـ مراد این است که درمکانی بقدر فاصلهٔ میان کوش اسب تاچشم اسب چندان جان مردکان متراکم شده بود که باندازهٔ موها ئی بودکه درهمان مقدار فاصله دریال اسب توان دید .

۳ ـ رجوع شود بفصل قبل یادداشت پای صفحه .

٤ ـ رجوع شود بتوضیحات فصل ۱۸ .

٥ ـ رجم .

تگرگ و باران و بسیار بدی آن بیمین تاریك جای فرود مرد(؟) ورنج وعذاب همی برند.

پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بدکیش مرداست که بگیتی گناه مرگ ارزان (معاصی کبیره) بسیار کرد آتش ورهران(بهرام) افسرد و پل رود ناواتاك (قابل کشتی رانی) رافرود آورد (خراب کرد) . و ناراست گفت و گواهی دروغ بسیار داد وبسبب کام پادشاهی (غلبهٔ شهوات) وآزوری وخست ولوری[1] وخشم وارشکنی (حسد) مردم مقدس بیگناه را کشته اند و بسیار بفریفتاری رفته اند اکنون روان آنگونه عذاب و بادافراه باید بردن .

۵۶

پس من دیدم روان آنانکه ماران گزند وجوند پرسیدم که این روانان از که هستند سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بدکیشان است که در گیتی به یزدان ودین نکیرای بوده اند[2] .

۵۷

دیدم روان زنانی را که سر میگسلیدند [سر] ازتن جدا بود زبان بانگ همی داشت . پرسیدم که این روانان آن که اند سروش اهرو وآذر ایزد گفتند که این روان آن زنان است که بگیتی شیون ومویه بسیار کردند و برسرو روی زدند .

۵۸

پس من دیدم روان مردیکه کشان بدوزخ برند وهمی زنند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بدکیش مرداست که بگیتی سرو روی ودست شپیك(؟) خویش ودیگر ریمنی اندام بآب استادهٔ بزرگ[3] وچشمه وآب جاری کوی شست خورداد امشاسپند آزرد .

۱ - لوری بی‌شرمی و بی‌حیائی است برهان .

۲ - نکیرای غیر امین است این دهمین گناه است درمینوی‌خرد .

۳ - هرقدر آب ایستاده بزرگتر نجس کردن آن گناهی عظیمتر است

۵۹

دیدم روان زنیکه همیگریست پوست و گوشت از پستان خویش همی کند وهمی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافراه برد سروش اهروو آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که کودك خویش را بسبب نیاز گرسنگی گریان هشت.

۶۰

دیدم روان مردی که تن اندر دیگ روئین کرده اند[1] اورا همی بزند پای راست او بیرون از آن دیگ ایستاده بود . پرسیدم که این تن چه گناه (کرد) سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی (. . .) ولورکامکی (شهوت پرستی) وازروی هوای نفس نزد زن شوی‌مند بسیار رفته همه تن او گناهکار بود مگر آن پای راست که وك[2] و مور و مار و کژدم ودیگر جانوران موذی زد و کشت ومحو کرد.

۶۱

دیدم روان بد کیشانی که باو باریدند ودریدند وباز باو باریدند (بلعیدند) وریدند پرسیدم که اوشان که روانانند سروش اهروو آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی بمینوی . . . دین (بملکوت دین) و بهدادار اهورمزدا ناسپاس بوده‌اند و بهنیکی (سعادت) در بهشت و بدی (شقاوت) در دوزخ و بودن رستاخیز[3] وتن پسین (حشر) گومان (مشکوك) بوده‌اند .

---

۱ ـ این کلمه را روئین خوانده‌اند ولی ممکن است لوید باشد بمعنی دیگ ویاتیل زرگ سر گشاده مسین چنانکه در برهان قاطع آمده‌است ودراین شعر مرحوم ادیب پیشاوری نیز آمده‌است
سر از تف چو روئین لویدی بجوش

۲ ـ وك وزغ است معرب آن وق باشد (برهان)

۳ ـ رست بمعنی مرده واخیز برخاستن است رستاخیز بکسر راء بمعنی قیام اموات است نه رستن بفتح راء وخاستن چنانکه معنی کرده‌اند .

۶۲

دیدم زنی که بشانهٔ[1] آهنین سینه و پستان خود همی گسست و درید پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی شوی و سردار دور گذاشت و بدبود و خویشتن آراست و با مرد بیگانه آمیزش کرد.

۶۳

دیدم روان زنی که بزبان بریجن گرم[2] همی لیسد و دست خود زیر آن بریجن همی سوزد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافراه برد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش است که بگیتی اندر شوی و سردار خویش دادپسخوی[3] کرد و سك زبان بود و نافرمانبرداری کرد و کام او بد کرد و خواستهٔ شوی دزدید و پنهانی اندوختهٔ خویش کرد.

۶۴

دیدم روان زنیکه گریان و نالان همی آمد و رفت و برسر سوخال (تگرگ؟) همی آمد و زیر پای روی گرم گداخته همی رفت و سر و روی خویش بکارد همی برید پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که از مرد بیگانه نهانی آبستن بود و کودك تباه کرد ازدرد و بادافراه آنجاپندارد که فریاد آنکودك شنود و میدود و دویدن آنگونه گران باو نماید که گوئی برروی گرم رود و چون بانگ آن کودك شنود سر و روی خویش بکارد همی برد و کودك بخواهد و اورا نبیند و اورا تافردا کرد (قیامت) این بادافراه باید بردن.

۶۵

دیدم روانی چند که سینهٔ آنان را بلجن متعفن افکنده‌اند داس تیز در پای و

۱ - مرادسیخ چندشاخه است.

۲ - بریجن تنور کماج پزی و بریزی تا بهٔ گلی باشد که بر بالای آن نان پزند (برهان)

۳ - پاسخ گوئی و حاضر جوابی.

دیگراندام همیرود وپدر ومادررا همی خوانند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانهاشان گران بادافراه برند سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی از پدرومادر بخشایش نطلبیدند.

٦٦

دیدم روان مرد وزنی که زبان آخته بودند وماران دهانشان را همی جویدند پرسیدم که این تنان آن که وچه گناه کردند سروش اهرو وآذر ایزد گفتند که این روان اوشان که بگیتی غیبت کردند وهمه مردم باختلاف افکندند(؟)

٦٧

دیدم روان مردی که بیکپا بتاریکی دوزخ آویخته است ودردست داسی آهنین داشت سینه و کش خودهمی گسست ومیخی آهنین بچشم اندر زده پرسیدم که این تن آن که و چه گناه کرد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که شهر(مملکت) اورا بمیانجیگی (حکمیت) داشته است وآنچه سزید کردن وفرمودن نه کردونه فرمودوسنگ وقفیز وپیمانه کس [۱] داشت وازدرویشان وکاروانیان گریه و(تظلم) نه نیوشید.

٦٨

دیدم روان مردی وزنی که آن مردرا به بهشت وآن زن را بدوزخ همی کشند وزن دست در کوستی (کمربند) آن مرد افکنده وباو گوید که چگونه است تا در زندگانی [بودیم] هرنیکی بآئین بود (با هم بودیم) اکنون تو به بهشت ومن بدوزخ همی برندوآن مرد گفت چه من نیکان ومستحقان ودرویشان چیزپذیرفت دادم واندیشهٔ نیك و گفتار نیك و کردار نیك ورزیدم وبیادایزدان بودم ودیوان خوار شمردم ودر به دین مزدیسنان استواربودم تو نیکان ودرویشان وارزانیکان (مستحقان) خوارتر کردی

۱ ـ کس بمعنی کم وناقص و خرد است کلمهٔ که از آن آمده است چنانکه مس شکل سابق کلمهٔ مه است بمعنی بزرگ وبزرگتر.

وایزدان‌رانـگرینیدی[1] وبت‌برستیدی‌واندیشهٔبدوگفتاربد و کرداربدورزیدی‌وبدین اهریمن ودیوان استوار بودی[2] .

پس آنزن بآن‌مرد گفت که بزندگانی همه تن‌تو برمن سردار و پادشاه (مسلط) بود وتن وجان وروان من آن‌تو بود وخورش وجان ولباس مرا از تو بود پس تومرا سیاست وعذاب چه‌را بآن نکردی‌نیکی‌وقدس زی من آمد مرا نیاموختی تامن‌هم پس ازآن نیکی‌وتقدس کردمی واکنون سیاست وبدی نبایست بردن .

پس آن‌مرد به‌بهشت‌وآن‌زن بدوزخ‌رفتند وآن‌زن(را)ازآن پشیمانی اندر دوزخ بجزتاریکی‌وعالم تعفن‌بتیارهٔ نبود (عذابی‌نرسید) .

وآن‌مرد اندر بهشت ازنـگردانیدن ونه‌آمرزانیدن آن‌زن که اندر دارشن (ملکیت) باوآمد میان نیکان بشرم نشست .

۶۹

دیدم روان زنان که میخ چوبین اندر هردو چشم زده‌اند بپائی سرنـگون آویزان . بسیار وك (وزغ) و کژدم و مار و مگس و کرم و دیگر جانوران موذی به‌دهان وبینی و گوش واندام‌شرم اندر رفت وآمد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که‌روان آنـگونه بادافراه برد سروش‌اهرو وآذرایزد گفتند که این‌روان آن زنان بدکیش است که بـگیتی شوی‌داشتند بامرد بیگانه خفتند وسلیطونت(؟)[3] داده‌اندگاه وبستر شوی تباه کرده وشوی آزرده‌اند

۷۰

دیدم روان زنان که نـگونسر افکنده‌اند وزوزك (خارپشت)مانندآهن‌باخار برآن‌رسته بتن‌اندر برده وبازآهیخته‌اند . . . . دیوان‌و دروغان‌تعفن وریمنی بدهان

۱ - خوار شمردی .

۲ - دراین نسخه کلمهٔ اهرمن‌اهرموك‌هم‌خوانده میشود در اینصورت میتوان آنرا بمعنی منافق‌شمرد وصفت‌مقدم برای‌لفظ دیوان قرارداد .

۳ - این کلمه غیرایرانی است معنی‌صحیح آن پیدانشد ممکن‌است لفظسلیطه نیز ازاین کلمه بیایدکه بمعنی‌زن دراز زبان‌است . (صراح‌اللغة)

وبینی اندر همی رفت انگشت زباك[1] پرسیدم که این تن چه گناه کرد وروانان که اند که آنگونه گران بادافراه برند ، سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بدکیش زنان (است) که بگیتی پیمان شکنی اندرشوی کردند وشوی را بازداشتند وهرگز خشنود نبود وسلیطونت ندادند.[2]

۷۱

دیدم روان مردی که ماران یژوك(؟) گزدو جود بهردوچشم(او) مار و کژدم همی رید وسیخی آهنین برزبان رسته بود. پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بدکیش مرداست که ك ... ن مرز[3] بسیار کرد وبسبب هوس و اورکامکی (شهوت رانی) زن کسان را سلیطونت وبچرب زبانی خویش زنان کسان فریفت و. . .(ازشوی جدا کرد؟).

۷۲

دیدم روان زنانی که دشتان (خون حیض) خود همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه بردسروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بدکیشان است که درایام حیض نپرهیختند وآب وآتش وزمین اسفندارند وخورداد وامرداد[4] آزرده اند برآسمان وخورشید وماه نگریدند وستورو گوسفند درحیض آزردند ومردپاك را ریمن کردند

۷۳

دیدم روان زنانی که ده انگشت خون وریم ازآنها می آمد ومیریدند ومیخوردند وبهردوچشم کرم همی آمد پرسیدم که این روان که وچه گناه کرده اند که روانشان آنگونه بادافراه برد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بدکیش زنان است کشان روی وموی (عاریه) به پیرایش داد وچشم ایزدان و مردمان را مجذوب (بسته مقید) کرد .

۱ - باندازهٔ یك انگشت .
۲ - شوی را بازداشتند یعنی ازنزدیکی منع کردند .
۳ - بافت مرز دربرهان قاطع رجوع شود .
٤ - مقصود فرشتگان آب و آتش وزمین است .

ارداویرافنامه

بقلم آقای رشید یاسمی

خاتمه

۷٤

دیدم روان آنان که بنگونسار به یکپای آویخته بودند که کارد بدل فرو برده بودند پرسیدم که این روانان که اند سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی ستور گاو و گوسفند (بنامشروع[1]) کشتند و...

۷٥

دیدم روانانی که زیر پای گاوان افکنده بودند و بشاخ میزدند واشکم دریده واستخوان بشکسته نالان بودند پرسیدم که این مردمان که اند سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی ستور و گاوورزا رادهان بستند و آنانرا بگرمی آب ندادند و گرسنه وتشنه بکارداشتند .

۷٦

دیدم روان زنانی که بدست خود و دندان خود بستان خود همی دریدند و سگان اشکم (آنان را) همی دریدند و همی خوردند بهردو پای بر روی گرم ایستاده بودند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن زنان بد کیش است که بگیتی درایام حیض خورش ساختند در پیش مرد پاك بردند وخوردن فرمودند جادوئی همی پرسیدند وزمین سپندارمذ و مردمقدس را آزردند.

۷۷

پس دیدم روان آنان که پشت ودست و پای ریش (مجروح) ونشیمن (آنان) اندر روی گداخته بود و سنگ گران به پشتشان همی بارید پرسیدم که این تنان چه گناه کرده اند. سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی ستور داشتند و کار سخت فرمودند و بر خلاف انصاف[1] بار گران کردند و خورش سیر (ندادند) بهزاری وریشی شدند و کار بازنداشتند ودرمان نبردند کنون آن گونه گران بادافراه باید بردن.

---

۱ - اداوبها .

۷۸

پس من دیدم روان زنی که به پستان کوه آهنین همی کند کودکی از آنسوی کوه (بیرون آمده) بانگ همی کرد کودك بمادر و مادر بکودك نمی رسید پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی نه شوی خود بلکه از کس بیگانه آبستن شد و گفت آبستن نیم و کودك تباه کرد.

۷۹

پس من دیدم روان مردی که هر دو چشمش کنده و زبان بریده و پائی اندر دوزخ آویخته بود بشانهٔ دو شاخه تن او همی کند ندمیخی آهنین درسرش فرو برده. پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی داوری دروغ زنان(؟) بود پارك[1] ستاند و دادستان (حکم) دروغ کرد.

۸۰

پس من دیدم روانی چند که نگونسار بدوزخ آویخته بودند و خون و ریم و مغز مردمان بدهان اندر کرده و به بینی . . . آمد و بانگ همی کردند پیمانه راست داریم. پرسیدم که این تنان که و چه گناه کرده‌اند سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی سنگ و قفیز و پیمانهٔ دیگر کس (که)[2] داشتند و بمردم مال فروختند.

۸۱

پس من دیدم روان زنی که زبان بریده و چشم کنده مار و کژدم و دیگر جانوران موذی مغز سرش همی خوردند و زود زود تن خود بدندان گرفته گوشت همیجوید پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی روسپیك (فاجره) بود بسیار جادوئی کرد بسیار بگناهکاری رفت.

---

۱ - پارك پاره است بمعنی رشوت.
۲ - کس و که بمعنی کم و ناقص است در بعضی نسخ کاستك نوشته شده که کاسته باشد.

۸۲

پس من دیدم روان زنی . . . که زبان [بریده] پرسیدم که این تن چه گناه کرد . سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی زبان تیز بود شوی و سردارخویش بسیار آزرد بزبان .

۸۳

پس من دیدم روان زنی که نسای خود همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی نهان ازشوی گوشت بسیار خوردو بکس بیگانه داد.

۸۴

پس من دیدم روان زنی که پستان همی برند و اشکم دریده بود و رودگان بسگان دهند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی زهر و آب روغنی افیون آمیخته داشت و بمردمان داد.

۸۵

پس من دیدم روان زنی که پوست آهنین بتن بر کردند (پوشاندند) و دهان اوراباز آورده و باز بتنور گرم نهادند پرسیدم که این زن چه گناه کرد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که در زندگانی زن مردی خوب سیرت و فرزانه بود پیمان شوی شکست بامردی بزه کار و بدسیرت (دژخیم) خفت .

۸۶

پس من دیدم روان زنی که ماری هولناك درتن بالا میرفت واز دهان بیرون می آمد. پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو و آذرا یزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که . . . تباه کرد . [۱]

۱ ـ این قسمت اخیر درنسخهٔ کینهاك افتاده است ولی در نسخهٔ بمبئی چاپ کیخسرو دستور جاماسپ جی می نویسد خوی توکدس و ناسپد یعنی گناهی نسبت بخوی توکدس مرتکب شد .

۸۷

[پس من دیدم روان زنی که تن وروی به استرك(تیغ) آهنین میدرید و به پستان خود کوهی روئین میکند . پرسیدم که این زن چه گناه کرد .

سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بدکیش زناست که بگیتی بزه کرد وازحرص مال کودك خویش شیر نداد وا کنون بانگ همی کند کههان تااین کوه بکنم وآن کودك خویش شیردهم ازاکنون تافردا کرد (قیامت) بآن کودك نرسد[1]

۸۸

پس من دیدم روان مردی کهنگونسارازداری آویخته بودند واستمنا(همی مرژید) میکردومنی اواندردهان وگوش وبینی می افتاد پرسیدم کهاین تن چه گناه کرد کهروان آنگونه گران باد افراه (برد) سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این روان آن بدکیش مرداست که بگیتی اوارون مرزشنی (زنا) کرد زن بیگانگان فریفت و گمراه کرد نیازان (عاشق کرد) .

۸۹

پس من دیدم روان آنانکه اندردوزخ نزاری را(ازلاغری) پهلو بپهلو پذیرفت (متصل شده بود) واز تشنگی و گرسنگی وسرما و گرما بانگ همیداشت و جانوران موذی پشت پای ودیگر اندام همی دریدند پرسیدم کهاین تن چه گناه (کرد) سروش اهرو وآذرایزد گفتند کهاین روان آن بدکیش مردانی است که بگیتی خورش و گستردنی وپوشش ازخویشتن پرداخته بودند[2] وبنیکان وارزانیان ندادند وهیچ رادی نکردند واندرتن خویش ومردمی که . . . اندرسرداری او آمده بودند[3] گرسنه و بی جامه داشتند

---

۱ - این فصل درعذاب زنی است کهبرای نفع خود دایگی کرده وطفل خودرا بی شیر گذاشته است .

۲ - خودرا محروم کرده بود .

۳ - تحت ریاست او بودند .

سرما و گرما و گرسنگی و تشنگی بردند اکنون خواستهٔ او بخوان کسان شد اکنون روان گران بادافراه برد از کردار خودش ،

۹۰

پس من دیدم روان آنانکه ماران گزیدند و زبانشان همی خوردند . پرسیدم که اوشان چه گناه کرده‌اند که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این روان آن بدکیشان دروژنان (دروغ‌گویان) و ناراست‌گویان است که بگیتی زور (دروغ) بسیار و ناراست بسیار گفتند .

۹۱

دیدم روان مردی که فرزند خویش کشته و مغز همی خورد . پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن داور (قاضی) و چیرگر (مأمور صدور احکام) است که بمیان وچیرخواستاران (متداعیین) زور و دروغ بسیار کرد و بچشم پاك وراستی بر پیشی مالان و پسی مالان[1] (مدعی ومدعی علیه) ننگریدو از حب مال و آزوری بر متداعیان خشمگین در آئید.

۹۲

پس من دیدم روان آنان که میخی دارین (چوبین) ابر چشم زده‌اند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو آذرایزد گفتند که این روان آن بدچشمانند که بگیتی نیکی ازمردمان بازداشتند .

۹۳

دیدم روان اوشان که نگونسار دردوزخ آویخته بودند واززیر دود و گرمی و از بالا باد سرد میافکندند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو و آذرایزد گفتند که این روان اوشان (است) که بگیتی جای وخان کاروانیان واسپنج (مهمانخانه) وجای (تنور) بریجن نداد که دادند مزدازش ستدند[2] .

---

۱ - پیش‌همالان وپس‌همالان

۲ - یعنی اگرهم جاومنزل دادند پول از مهمانان گرفتند .

۹۴

پس من دیدم روان زنانی که بدست خود پستان خویش بر تنور گرم نهاده بودند پرسیدم که این تنان چه گناه کردند که روانشان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن زنان که کودك خویش شیر ندادند وزارو تباه کردند وسود(؟) گیتی را شیر بکودك کسان دادند.

۹۵

دیدم روان زنی که کوهی بپستان همی کند وتشنه و گرسنه بود پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن زن است که کودك خویش شیر نداد گرسنه و تشنه هشت و محض شهوت رانی وارون (نامشروع) بامرد بیگانه رفت .

۹۶

دیدم روان مردی که زبان بریده وبموی همیکشند ونسای همی باشند وبقفیز پیمایند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی تخم(بذر) ستد و گفت که افشانم ونیفشاند وخورد وزمین سپندارمذرا دروغ زن کرد[1] .

۹۷

دیدم روان مردی و زنی که زبانشان بریده بودند پرسیدم که این تنان چه گناه کردند که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو وآذرایزد گفتند که این روان آن مرد وزن است که بزندگانی دروغ وناراست بسیار گفتند وروان خویش دروغزن کردند .

۹۸

پس من دیدم روان مردی و زنی که ریدند و بخوردند. پرسیدم که این تنان چه گناه کردند که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهرو و آذرایزد گفتند

۱ - یعنی چون بذر نیفشانده بود زمین حاصل نداد وچنان نمود که گناه زمین است.

که این روان اوشان بد کیشان مردوزنی است که بگیتی نسای بگناهکاری (خورده‌اند) گوتو بفرك آبی [1] کشته‌اند ودیگر آفریدگان اهورمزدارا زده و کشته‌اند.

۹۹

وآخر نیز بسیار دیدم روان بد کیش مردان وزنان که اندردوزخ سهمگین بیمگین ریش گین پربدی بسیاردرد تاریك پرعقاب وبادافراه همی بردند.

پس من دیدم روانانی که بمیخ چوبین زبان دریده بودندواندردوزخ نگونسار فرود همی شدند ودیوان با شانهٔ آهنین تن اوشان همی کنند پرسیدم که این تنان چه گناه کرده‌اند وروانان که‌اند که گران بادافراه برند. سروش اهروآذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی اندرخدایان‌را (پادشاهان‌را) نافرمانبردار بودند و اندر گیتی باسپاه خدایان دشمن بوده‌اندا کنون آنجا آن گونه گران درد (عقاب) و بادافراه باید بردن.

۱۰۰

پس من دیدم گورك مینوی (اهریمن) پرمرگ فنا کنندهٔ مخلوقات جسمانی بد کیش که اندردوزخ . . . معذبان‌را افسوس (استهزاء) ولیخواری (؟) (اهانت) همیکرد ومیگفت که چرانان اهورمزدا همی خورید کار من کنید و بدادار خویش نیندیشید وکام من‌ورزید. آن گونه مستهزآنه ببد کیشان (معذبان) همی درآئید (سخن میگفت).

۱۰۱

پس سروش اهرو وآذر ایزد دست من فراز گرفتند واز آن جای سهمگین بیمگین تاریك برآوردندوبآن‌اسر (ازلی) روشن انجمن اهورمزداوامشاسپندان بردندچون خواستم نماز برد اهورمزدابیش‌وآسان . . . . (پاسخ آسان) بود گفت نیك بندهٔ هستی تو اهرو اردای‌ویراف پیغامبر مزدیسنان برو بعالم‌طبیعی (اهواستومند) هرچه دیدی ودانستی براستی باهل گیتی بگوی چه‌من باتوام که‌اهورمزدایم هرآن‌را که درست وراست گوید من دانم ومیشناسم بگوی بدانایان.

---

۱ ــ بورك یا بفرك‌بیدستر نام حیوانی‌است بحری وخصیهٔ آن‌را آش بچگان گویند وبتر کی آن جانوررا قندز خوانند (برهان).

چون اهورمزدااین آئین گفت من شگفت بماندم چه روشنی دیدم وتن ندیدم بانگ شنیدم ودانستم[1] که این هست اهورمزدا .

گفت اهورمزدا ازمینوکان افزونتوم (مقدم بهشتیان) بگوی تو ارداویراف بمزدیسنان گیتی راه اهروی (تقوی) یکی است وراه پوریوت کیشی[2] وآن راههای دیگر همه نه راه است آن یك راه اهروی بگیرید ونه بفراخی ونه بتنگی ونه بهیچ راه ازاو مگردید وهومت وهوخت وهورشت بورزید وبرآن بهدین بایستید که سپتیمان زردشت ازمن پذیرفت وگشتاسب اندر گیهان روا کرد داد نیك را بدارید (نگاهدارید) از خطا بپرهیزید واین نیز آگاه بوید که غبار بود گاه غبار بود اسب غبار بود زروسیم وغبار بود تن مردمان آن کس بغبار نیامیزد که اندرگیتی اهروی ستاید وکارثواب کند .

ای درست ارداویراف تو آبادی بروچه هرپاکی وطهارت (پاتیابی) که شما کنید ودارید همه چون موافق شرع (دادیها) دارید . . . . ویژگان (؟) چون بهمان گونه بایادیزدان کنید همه را من دانم .

چون آن سان شنیدم ژرف نماز بردم بدادار اهورمزدا . پس سروش اهرو پیروزگرانه ونیك دلیرانه (مرا) بربن تخت وبسترنهاد .

پیروز باد فره به دین مزدیسنان چنین باد چنین تر باد

[فرجامید بهدرود وشادی ورامش .]

۱ ـ در اصل ندانستم است . ۲ ـ بهدینی مؤمنی .

کل عمرت ای نحوی فناست . . .

آن یکی نحوی بکشتی در نشست — رو بکشتی بان نمود آن خود پرست
گفت هیچ ازنحو خواندی گفت لا — گفت نیم عمر تو شد بر فنا
دل شکسته گشت کشتی بان ز تاب — لیك آندم گشت خاموش از جواب
باد کشتی را بگردابی فکند — گفت کشتیبان بدان نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن بگو — گفت نی ای خوش جواب خوبروی
گفت کل عمرت ای نحوی فناست — زانکه کشتی غرق در گردابهاست

مولوی